درس سی‌ام - مراتب وجود

شامل: اقوال درباره وحدت و کثرت هستی دلیل اول بر مراتب تشکیکی وجود دلیل دوم بر مراتب تشکیکی وجود

اقوال درباره وحدت و کثرت هستی

دانستیم که وحدت شخصی در هر موجود عینی منافاتی با کثرت حقیقی همه موجودات ندارد همچنین وحدت اتصالی جهان ماده منافاتی با کثرت موجودات مادی ندارد کثرتی که در سایه تعدد صورتهای مختلف حاصل می‌شود نیز دانستیم که وحدت نظام جهان به معنای وحدت حقیقی آن نیست و اما وحدت شخصی جهان به عنوان یك موجود زنده و دارای روح واحد را نمی‌توان اثبات کرد و به فرض اینکه ثابت‌شود وحدتی بالعرض خواهد بود و به هر حال موضوع وحدت در این سه فرض یاد شده جهان طبیعت و حد اکثر جهان ممکنات است اکنون سخن در این است که آیا می‌توان برای کل هستی که شامل ذات مقدس الهی هم می‌شود وحدتی را اثبات کرد یا نه .

در این زمینه به چهار قول می‌توان اشاره کرد:

1- قول صوفیه که وجود حقیقی را منحصر به ذات مقدس الهی می‌دانند و بقیه موجودات را دارای وجودهای مجازی می‌شمارند و به عنوان وحدت وجود و موجود معروف است .

ظاهر این قول خلاف بداهت و وجدان است ولی شاید بتوان برای آن تاویلی در نظر گرفت و آن را به قول دیگری که ذکر خواهد شد قول چهارم باز گردانید .

2- قول محقق دوانی که آن را مقتضای ذوق تاله دانسته و به عنوان وحدت وجود و کثرت موجود هم معروف شده است و حاصلش این است که وجود حقیقی مخصوص به خدای متعال است ولی موجود حقیقی شامل مخلوقات هم می‌شود اما به معنای منسوب به وجود حقیقی نه به معنای دارای وجود حقیقی چنانکه بعضی از مشتقات دیگر هم چنین معنایی را افاده می‌کنند مثلا واژه تامر از ماده تمر خرما به معنای خرمافروش و منسوب به خرما است و واژه مشمس از ماده شمس خورشید به معنای جسمی است که آفتاب بر آن تابیده و نسبتی با خورشید پیدا کرده است . این قول هم قابل قبول نیست زیرا صرف نظر از اینکه برای تامر و مشمس هم می‌توان ماده‌ای به معنای خرما فروختن و آفتاب تابیدن در نظر گرفت لازمه این قول آن است که واژه موجود دارای دو معنای مختلف و از قبیل مشترکات لفظی باشد ولی همچنانکه اشتراك لفظی در مورد وجود صحیح نیست درباره موجود هم پذیرفتنی نخواهد بود افزون بر این قول مزبور مبتنی بر اصالت ماهیت منتسب به جاعل است که نادرستی آن در درس بیست و هفتم روشن شد .

3- قول سوم به اتباع مشائین نسبت داده شده و به عنوان کثرت وجود و موجود معروف شده است و حاصلش این است که کثرت موجودات قابل انکار نیست و ناچار هر کدام از آنها

وجودی خاص به خود خواهد داشت و چون وجود حقیقت بسیطی است پس هر وجودی با وجود دیگر متباین به تمام الذات خواهد بود .

برای این قول می‌توان چنین استدلال کرد وجودهای عینی از چند حال خارج نیستند یا همگی آنها افراد حقیقت واحدی هستند همانند افراد نوع واحد یا دارای انواع مختلفی هستند که در جنس واحدی مشترکند مانند اشتراك انواع حیوانات در جنس حیوان و یا هیچ جهت اشتراك ذاتی ندارند و متباین به تمام الذات می‌باشند شق سوم همان شق مورد نظر است و با ابطال دو شق دیگر اثبات می‌شود .

اما بطلان شق دوم روشن است زیرا لازمه‌اش این است که حقیقت وجود مرکب از جهت اشتراك و جهت امتیاز یعنی مرکب از جنس و فصل باشد و چنین چیزی با بساطت‌حقیقت وجود نمی‌سازد و بازگشت آن به این است که وجود در واقع همان جهت اشتراك باشد و با اضافه شدن چیزهایی دیگری به آن به صورت انواع مختلف در آید ولی در دار هستی چیزی جز وجود یافت نمی‌شود که به عنوان جهت امتیاز عینی به آن اضافه گردد .

و اما شق اول لازمه‌اش این است که وجود همچون کلی طبیعی باشد که با اضافه شدن عوارض مشخصه به صورت افراد مختلف در آید ولی سؤال در باره عوارض تکرار می‌شود که آنها هم موجودند و علی الفرض همه موجودات دارای حقیقت واحدی هستند پس چگونه بین عوارض و معروضات از یك سوی و بین خود عوارض از سوی دیگر اختلاف پدید می‌آید و با اختلاف آنها افراد مختلف وجود تحقق می‌یابند .

به دیگر سخن اگر اشتراکی بین وجودهای عینی فرض شود یا اشتراك در تمام ذات است و معنایش این است که وجود ماهیت نوعی و دارای افراد متعدد باشد و یا اشتراك در جزء ذات است و لازمه‌اش این است که وجود ماهیت جنسی و دارای انواع مختلف باشد و هر دو فرض باطل است پس راهی جز این نمی‌ماند که بگوییم وجودهای عینی متباین به تمام الذات هستند .

ولی این استدلال تمام نیست زیرا شقوق سه‌گانه‌ای که برای حقیقت عینی وجود فرض شده در واقع از احکام ماهیت اقتباس شده است و تلاش شده که با نفی ترکیب وجود از جنس و فصل و همچنین نفی ترکیب آن از طبیعت نوعیه و عوارض مشخصه تباینی ذاتی برای وجودات نظیر تباین ماهیات بسیطه اثبات شود در صورتی که نه اشتراك وجودات در حقیقت وجود از قبیل اشتراك در معنای نوعی و جنسی است و نه تباین آنها از قبیل تباین انواع بسیط .

حاصل آنکه: چنین استدلالی نمی‌تواند اشتراك وجودهای عینی را به صورت دیگری غیر از اشتراك در معنای نوعی و جنسی نفی نماید و بزودی روشن خواهد شد که گونه دیگری از وحدت و اشتراك را می‌توان برای حقایق عینی اثبات کرد .

4- قول چهارم قولی است که صدرالمتالهین به حکماء ایران باستان نسبت داده و خود وی نیز آن را پذیرفته و در صدد تبیین و اثبات آن برآمده و به عنوان وحدت در عین کثرت معروف شده است و حاصلش این است که حقایق عینی وجود هم وحدت و اشتراکی با یکدیگر دارند و هم اختلاف و تمایزی ولی ما به الاشتراك و ما به الامتیاز آنها به گونه‌ای نیست که موجب

ترکیب در ذات وجود عینی شود و یا آن را قابل تحلیل به معنای جنسی و فصلی نماید بلکه بازگشت مابه‌الامتیاز آنها به ضعف و شدت است چنانکه اختلاف نور شدید با نور ضعیف به ضعف و شدت آنها است ولی نه بدین معنی که شدت در نور شدید چیزی جز نور و یا ضعف در نور ضعیف چیزی غیر از نور باشد بلکه نور شدید چیزی غیر از نور نیست و نور ضعیف هم چیزی غیر از نور نیست و در عین حال از نظر مرتبه شدت و ضعف با یکدیگر اختلاف دارند اما اختلافی که به بساطت‌حقیقت نور که مشترك بین آنها است آسیبی نمی‌رساند و به دیگر سخن وجودات عینی دارای اختلاف تشکیکی هستند و مابه‌الامتیاز آنها به مابه‌الاشتراکشان باز می‌گردد .

البته تشبیه مراتب وجود به مراتب نور فقط برای تقریب به ذهن است و گرنه نور مادی حقیقت بسیطی نیست آنچنانکه غالب فلاسفه پیشین آنرا عرض بسیطی می‌پنداشته‌اند و از سوی دیگر وجود دارای تشکیك خاصی است به خلاف تشکیك در مراتب نور که تشکیك عامی است و فرق بین آنها در درس بیست و هشتم روشن شد .

اما این قول را به دو گونه می‌توان تفسیر کرد یکی آنکه اختلاف هر وجودی با وجود دیگر در مرتبه وجود فرض شود به طوری که افراد یك ماهیت‌یا چند ماهیت هم عرض نیز دارای چنین اختلافی دانسته شوند دیگری آنکه اختلاف مراتب فقط میان علل و معلولات حقیقی در نظر گرفته شود و چون همه موجودات معلول بی‌واسطه یا با واسطه خدای متعال هستند نتیجه گرفته شود که عالم هستی از یك وجود مستقل مطلق و وجودهای رابط و نامستقل بی‌شماری تشکیل یافته است که هر علتی نسبت به معلول خودش استقلال نسبی خواهد داشت و از این جهت کاملتر و دارای مرتبه عالیتری از وجود خواهد بود هر چند معلولهای هم عرض که رابطه علیت و معلولیتی با یکدیگر ندارند چنین اختلاف تشکیکی را نداشته باشند و از یك نظر متباین به تمام الذات به حساب آیند ولی تفسیر اول خیلی بعید بلکه غیر قابل قبول است هر چند ظاهر بعضی از سخنان صدرالمتالهین و اتباعش بر آن دلالت دارد .

ناگفته نماند که وی سخنان عرفاء و اهل تحقیق از صوفیه را به همین معنی تاویل کرده و منظور ایشان را از موجود و وجود حقیقی موجود و وجود مستقل مطلق و از موجود و وجود مجازی موجود و وجود غیر مستقل و تعلقی و ربطی دانسته است

دلیل اول بر مراتب تشکیکی وجود

برای این قول به دو صورت می‌توان استدلال کرد که یکی از آنها با تفسیر اول و دیگری با تفسیر دوم سازگارتر است دلیل اول همان است که در سخنان صدرالمتالهین و اتباعش در این مبحث آمده و دلیل دوم از بیانات ایشان در مبحث علت و معلول استفاده می‌شود .

اما دلیل اول در واقع ناظر به اثبات ما به الاشتراك عینی بین واقعیتهای خارجی است توضیح آنکه قول چهارم منحل به دو مطلب می‌شود یکی آنکه وجودهای خارجی دارای وصف کثرت هستند و ناچار ما به الامتیازی خواهند داشت مطلب دیگر آنکه ما به الامتیاز آنها مغایر با ما به الاشتراکشان نخواهد بود و همه آنها در عین کثرت دارای ما به الاشتراکی هستند که نه منافاتی

با بساطتشان دارد و نه با کثرتشان و چون مطلب اول بدیهی و غیر قابل انکار است مطلب دوم را وجهه همتخود قرار داده در صدد اثبات آن بر آمده‌اند .

تقریر دلیل این است که از همه واقعیتهای عینی مفهوم واحدی که همان مفهوم وجود است انتزاع می‌شود و انتزاع این مفهوم واحد از واقعیتهای کثیر دلیل آن است که ما به الاشتراك عینی بین آنها وجود دارد که منشا انتزاع این مفهوم واحد می‌شود و اگر جهت وحدتی بین وجودهای خارجی نمی‌بود چنین مفهوم واحدی از آنها انتزاع نمی‌شد .

این دلیل مبتنی بر دو مقدمه است‌یکی آنکه مفهوم وجود مفهوم واحد و از قبیل مشترکات معنوی است و این همان مطلبی است که در درس بیست و دوم به ثبوت رسید مقدمه دیگر آنکه انتزاع مفهوم واحد از امور کثیر کاشف از حیثیت واحد و مشترکی بین آنها است و دلیل آن این است که اگر حیثیت واحدی برای انتزاع مفهوم واحد لازم نباشد لازمه‌اش این است که انتزاع آن بدون ملاك باشد و بتوان هر مفهومی را از هر چیزی انتزاع کرد در صورتی که بطلان آن روشن است .

بدین ترتیب نتیجه گرفته می‌شود که وجودهای عینی دارای ما به الاشتراك خارجی هستند سپس مقدمه دیگری به آن ضمیمه می‌شود و آن این است که وجود عینی بسیط و دارای حیثیت عینی واحدی است و نمی‌توان آن را مرکب از دو حیثیت متمایز دانست پس حیثیت امتیاز وجودهای عینی مغایر با حیثیت وحدت و اشتراك آنها نخواهد بود یعنی اختلاف وجودها تشکیکی و به معنای اختلاف در مراتب حقیقت واحد خواهد بود .

ولی به نظر می‌رسد که این دلیل قابل مناقشه باشد زیرا همانگونه که در درس بیست و یکم خاطر نشان کردیم وحدت و کثرت معقولات ثانیه دلیل قاطعی بر وحدت و کثرت جهات عینی و خارجی نیست بلکه تابع وحدت و کثرت دیدگاهی است که عقل در انتزاع اینگونه مفاهیم دارد چه بسا که از حقیقت واحد و بسیطی مفاهیم متعددی را انتزاع کند چنانکه از ذات مقدس الهی مفاهیم وجود و علم و قدرت و حیات را انتزاع می‌کند با اینکه هیچگونه کثرت و تعدد جهت عینی در آن مقام شامخ تصور نمی‌شود و چه بسا از دیدگاه واحدی به حقایق مختلفی بنگرد و از همه آنها مفهوم واحدی را انتزاع نماید چنانکه از واقعیتهای خارجی گوناگون مفهوم واحد را انتزاع می‌نماید و مفهوم وجود و موجود نیز از همین قبیل است و نظیر آن انتزاع مفهوم عرض از مقولات نه گانه و مفهوم ماهیت و مقوله و جنس عالی از همه مقولات دهگانه است با اینکه بنظر خود صدرالمتالهین هم هیچگونه ما به الاشتراك ذاتی بین آنها وجود ندارد .

بنا بر این وحدت اینگونه مفاهیم فقط کاشف از وحدت دیدگاه عقل در انتزاع آنها است نه از وحدت حیثیت عینی مشترك بین آنها و اگر چنین حیثیتی وجود داشته باشد باید از راه دیگری ثابت‌شود

دلیل دوم بر مراتب تشکیکی وجود

دلیل دوم از مقدماتی تشکیل می‌یابد که در مبحث علت و معلول اثبات می‌شود و شاید به همین جهت از ذکر آن در این مبحث‌خودداری کرده‌اند ولی نظر به اهمیتی که دارد مقدمات آن را به عنوان اصل موضوع می‌آوریم تا در جای خودش اثبات شود .

مقدمه اول این است که میان موجودات رابطه علیت و معلولیت برقرار است و هیچ موجودی نیست که از سلسله علل و معلولات بیرون باشد البته موجودی که در راس سلسله واقع می‌شود فقط متصف به علیت می‌گردد و موجودی که در نهایت‌سلسله قرار می‌گیرد فقط متصف به معلولیت می‌شود ولی به هر حال هیچ موجودی نیست که رابطه علیت و معلولیت با موجود دیگری نداشته باشد به گونه‌ای که نه علت برای چیزی باشد و نه معلول برای چیزی .

مقدمه دوم این است که وجود عینی معلول استقلالی از وجود علت هستی بخش به او ندارد و چنان نیست که هر کدام وجود مستقلی داشته باشند و به وسیله یك رابطه‌ای که خارج از متن وجود آنها است به یکدیگر پیوند داده شوند بلکه وجود معلول هیچگونه استقلالی در برابر علت ایجاد کننده‌اش ندارد و به تعبیر دیگر عین ربط و تعلق و وابستگی به آن است نه اینکه امری مستقل و دارای ارتباط با آن باشد چنانکه در رابطه اراده با نفس ملاحظه می‌شود این مطلب از شریفترین مطالب فلسفی است که مرحوم صدرالمتالهین آن را اثبات فرموده و به وسیله آن راهی به سوی حل بسیاری از معضلات فلسفی گشوده است و حقا باید آن را از والاترین و نفیسترین ثمرات فلسفه اسلامی را به شمار آورد .

از انضمام این دو مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که وجود همه معلولات نسبت به علل ایجاد کننده و سرانجام نسبت به ذات مقدس الهی که افاضه کننده وجود به ماسوای خودش می‌باشد عین وابستگی و ربط است و همه مخلوقات در واقع جلوه‌هایی از وجود الهی می‌باشد که بر حسب مراتب خودشان دارای شدت و ضعفها و تقدم و تاخرهایی هستند و بعضی نسبت به بعضی دیگر استقلال نسبی دارند ولی استقلال مطلق مخصوص به ذات مقدس الهی است .

بدین ترتیب سراسر هستی را سلسله‌ای از وجودهای عینی تشکیل می‌دهد که قوام هر حلقه‌ای به حلقه بالاتر و از نظر مرتبه وجودی نسبت به آن محدودتر و ضعیفتر است و همین ضعف و محدودیت ملاك معلولیت آن می‌باشد تا برسد به مبدا هستی که از نظر شدت وجودی نامتناهی و محیط بر همه مراتب امکانی و مقوم وجودی آنها می‌باشد و هیچ موجودی از هیچ جهت و حیثیتی مستقل و بی نیاز از او نخواهد بود بلکه همگی عین فقر و نیاز و وابستگی به او خواهند بود .

این ارتباط وجودی که استقلال را از هر موجودی غیر از وجود مقدس الهی نفی می‌کند به معنای وحدتی خاص است که تنها در وجود عینی و طبعا بر اساس اصالت وجود مفهوم پیدا می‌کند و هنگامی که هستی استقلالی مورد نظر باشد مصداقی جز ذات نامتناهی الهی نخواهد داشت و از این روی باید هستی مستقل را واحد دانست آن هم واحدی که قابل تعدد نیست و از این روی به نام وحدت حقه نامیده می‌شود و هنگامی که مراتب وجود و جلوه‌های بی‌شمار وی مورد توجه قرار گیرند متصف به کثرت می‌شوند ولی در عین حال باید میان آنها نوعی اتحاد قائل شد زیرا با وجود اینکه معلول عین ذات علت نیست نمی‌توان آن را ثانی او شمرد بلکه باید آن را قائم به علت و شانی از شؤون و جلوه‌ای از جلوه‌های وی به حساب آورد و منظور از

اتحاد آنها همین است که یکی نسبت به دیگری هیچ استقلالی در متن هستی خودش ندارد گر چه این تعبیر اتحاد تعبیر متشابه نارسایی است که به حسب متفاهم عرفی معنای منظور را افاده نمی‌کند و موجب برداشتهای نادرستی می‌شود .

ناگفته پیدا است که این بیان کثرت وجودهای هم رتبه در بعضی از حلقات سلسله مانند جهان طبیعت را نفی نمی‌کند و مقتضای آن این نیست که افراد یك یا چند ماهیت هم درجه نیز دارای اختلاف تشکیکی با یکدیگر باشند بلکه باید اختلاف آنها را تباین به تمام وجود بسیط آنها دانست

خلاصه

1- صوفیه وجود حقیقی را منحصر به خدای متعال دانسته‌اند و به این معنی قائل به وحدت وجود شده‌اند و ظاهر این کلام مخالف بداهت و وجدان است .

2- محقق دوانی وجود را واحد و موجودات را کثیر دانسته و اطلاق موجود را در مورد مخلوقات به معنای منسوب به وجود گرفته است این قول مبتنی بر اصالت ماهیت و مستلزم اشتراك لفظی در مورد موجود و مردود است .

3- از اتباع مشائین نقل شده که وجودهای عینی را حقایق متباین به تمام الذات دانسته‌اند .

4- دلیل این قول آن است که اگر وجودهای عینی ما به الاشتراکی می‌داشتند نظیر ماهیات نوعیه و جنسیه می‌شدند و لازمه‌اش این بود که حقایق عینی وجود مرکب باشند .

5- این دلیل تمام نیست زیرا ما به الاشتراکی وجودهای عینی از قبیل ماهیت نوعیه یا جنسیه نیست .

6- صدرالمتالهین نوعی دیگر از وحدت را برای وجودهای عینی قائل شده و کثرت آنها را مستند به اختلاف مراتب آنها دانسته و بدین ترتیب ما به الامتیاز آنها را به ما به الاشتراك باز گردانده است .

7- دلیلی که بر این مطلب ذکر کرده این است که وحدت مفهوم وجود کاشف از حیثیت عینی مشترك بین همه واقعیتهای عینی است .

8- این دلیل قابل مناقشه است زیرا مفهوم وجود از قبل معقولات ثانیه است و وحدت و کثرت آنها دلیل قاطعی بر وحدت و کثرت جهات عینی نیست .

9- دلیل دیگری برای مراتب تشکیکی وجود می‌توان اقامه کرد به این بیان که وجود معلول عین ربط به وجود علت هستی بخش و مرتبه‌ای از مراتب وجود اوست پس سراسر هستی که از سلسله‌ای از علل و معلولات تشکیل می‌یابند نسبت به خدای متعال استقلالی ندارند و همگی آنها مراتبی از تجلیات او به شمار می‌آیند .

10- مقتضای این دلیل قائل شدن به تشکیك خاصی بین معلولات و علل ایجاد کننده است اما معلولات هم رتبه را باید متباین به تمام وجود بسیط آنها دانست